

شیخ الرئيس «حیرت»



شیراز کا علامہ انوار محمد علی صاحب مدظلہ العالی

رتال جامع علوم انسانی

شاهزادہ ابوالحسن میرزا شیخ الرئيس قاجار فرزند محمدتقی میرزا
حسام السلطنہ و نوادہ فتحعلیشاہ قاجار بسال ۱۲۶۴ ہجری قمری در تبریز
تولد یافت .

در شش سالگی اورا بمکتب خانہ ملا عبدالعلی کہ مردی با فضیلت و معلم
امیرزادگان بود سپردند و در آنجا مقدمات خواندن و نوشتن و قرائت قرآن
کریم را فرا گرفت .

در یازده سالگی باتفاق پدر خود پتھران آمد و در مدرسہ ملا آقا رضا

بادامه تحصیل پرداخت و علم نحو و منطق را از محضر ملاعلی دماوندی که از بزرگان دانش بود آموخت و در همین اوقات کم‌کم قریحه شاعری در او پیدا شد. چهارده سال داشت که بمعیت پدر بزیارت مشهد رضا نائل گردید و در همین زمان بود که پدرش بیمار شد و در همانجا در گذشت و بسال ۱۲۷۸ ق در توحید خانه آستان قدس رضوی مدفون گردید.

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس که در شعر «حیرت» تخلص میکرد، پس از درگذشت پدر خود مدتی در مشهد زیست و سپس بتهران بازگشت و بنا بامر میرزا محمد خان قاجار سپهسالار اول بسال ۱۲۷۹ قمری وارد مدرسه نظام شد و قریب دو سال در آنجا بادامه تحصیلات خود در رشته حساب و هندسه و فنون نظامی اشتغال یافت و چون حسام السلطنه پدروی در هنگام احتضار او را مخاطب قرار داده و با توجه بمعلاقه و روحیات فرزندش بامور دینی و معنوی پاو گفته بود: «فرزند ملاشو» از این رو شیخ‌الرئیس از کار خود و کسب فنون نظامی باطناً ملول بود و بطوریکه خود نوشته است لباس نظام را عاریه می‌پنداشت و اوقات فراغت خود را بفرآ گرفتن علوم و معارف اسلامی و فنون ادبی از محضر شیخ جعفر ترک میگذراند و در این معنی چنین گوید:

«... در آن ایام همه روزه در محضر جناب ذوالفنون شیخ جعفر ترک رحمه الله حاضر شده با نهایت اهتمام و شوقی تمام بمباحثه کتب ادبیه و معانی بیان مشغول و مشغوف بودم بجز مشوق قلبی و محرک روحانی بر حسب صورت مرئی نداشتم ..»

در اواخر سال ۱۲۸۱ ق طبق درخواست برادرش شاهزاده محمد هاشم میرزا معین التولیه با وی عازم مشهد رضوی گردید و برای او که اشتیاق وافر بکسب فنون ادبی و دینی داشت بهترین فرصت برای ترک مدرسه نظام و رسیدن بهدفهای عالی شخصی و اجتماعی بود.

در این موقع حاجی میرزا علی محمد خان قوام‌الملک شیرازی والی خراسان و نایب التولیه آستان قدس رضوی بود وی نسبت به شیخ‌الرئیس «حیرت» ملاطفت های فراوان کرد و در همانخانه آستان قدس بافتخار وی

مجلس جشنی ترتیب داد و در حضور عده ای از علما و روحانیون و کارکنان آستانه ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس را بلباس اهل علم و کسوت روحانیت مفتخر ساخت و از او تکریم و تجلیل زیاد بعمل آورد .

از آن بی‌مقد شاهزاده شیخ‌الرئیس بتکمیل علوم و فنون ادبی نزد ملا محمد تقی مزینانی پرداخت و در ضمن ریاضی را نزد میرزا نصرالله شیرازی که یکی از مدرسان نامی مشهد بود فراگرفت و پس از مدت یکسال و نیم بنا بصوابدید قوام‌الملک برای تحصیل علم حکمت و کتب کلامی و شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری در محضر درس ملا ابراهیم حکیم سبزواری وارد شد و بالاخره پس از فراغ از این کار مجدداً بجانب تهران عزیمت کرد .

شاهزاده ابوالحسن میرزا بسال ۱۲۸۶ قمری به مدت دو سال در محضر درس آقا علی مدرس حکیم بتحصیل علم حکمت مشغول شد و باردیگر بمشوه بازگشت و در آنجا شرح لعمه و قوانین را از ملا محمد رضا مجتهد سبزواری بیاموخت و رسائل اصول را نیز از حاج ملا عبدالله مجتهد کاشانی فراگرفت و در اواخر سال ۱۲۸۹ بصوب عتبات عالیات رهسپار گردید و پس از استماع تقریرات مشایخ و فضلا در کربلای معلی و نجف اشرف بسوی سامره رفت و در سلك شاگردان میرزای شیرازی درآمد و در اثر اهتمام در فرا گرفتن مسائل شرعی و علوم ادبی و اسلامی سرآمد اهل علم گردید و از زمره مصاحبان خاص وی بشمار میرفت .

شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزا بسال ۱۲۹۲ عازم سفر حج گردید و پس از زیارت خانه خدا مدتی در سامره توقف کرد و بتکمیل معلومات خود جدی وافر مبذول داشت و پس از افتخار بدرجه اجتهاد در سال ۱۲۹۴ ق بایران بازگشت و بحضور ناصرالدین شاه شرفیاب شد ؛ ناصرالدین شاه پس از اطلاع از کسب این معلومات و مدارج عالییه وی را بلقب «شیخ‌الرئیس» افتخار بخشید و يك انگشتری برلیان نیز باو مرحمت کرد .

پس از اقامت کوتاهی در تهران مأمور خدمت در آستان قدس رضوی شد و بمشهد عازم گردید و در آنجا مجلس درسی ترتیب داد و بکار و عظ و خطابه پرداخت .

سخنان دلپذیر علمی شیخ‌الرئیس که حاکی از دیدی روشن و بیانی منطقی و کنایاتی ادبی و مضامینی نو و تازه بود در اندک مدتی اثر عمیقی در میان مردم بخشید و روز بروز بمریدان و علاقمندان وی افزوده میشد و در میان اهل علم و فضیلت مقامی خاص و ممتاز می‌یافت و ضمناً ریاست شفا خانه آستانه مبارکه بوی مفوض گردید.

در سال ۱۲۹۶ حکومت خراسان و سیستان به محمد تقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدین شاه واگذار شد، رکن‌الدوله ضمناً مقام متولی باشی آستان قدس را هم بعهدہ داشت .

در دوران حکومت وی بجهاتی بین رکن‌الدوله و شیخ‌الرئیس اختلافاتی پدید آمد که بالاخره منجر به تبعید ابوالحسن میرزا «حیرت» به کلات نادری گردید .

شاهزاده شیخ‌الرئیس «حیرت» در هنگامی که تحت الحفظ بصوب کلات نادری رهسپار بودند ضمن قطعه کوتاهی چنین سروده اند.
نام گرفت خطه بغداد تاهری

و ندر کلات ماندم چون گنج نادری

غیر از لباس تقوی غیر از حجاب قدس

منت زجامه ای نکشم بهر ساتری

گر خصم افترا زد نبود عجب که بست

بو جهل بر پیمبر تهمت بساحری

این تبعید بیش از سه ماه بطول نینجامید و پس از آن تا سال ۱۳۰۰

هجری قمری وی مورد احترام حکومت وقت بود و در سال ۱۳۰۱ میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی حکمران خراسان شد و ضمناً مقام تولیت آستانه نیز بعهدہ او واگذار گردید و همچنانکه شیخ‌الرئیس در شرح حال خود اشاره کرده است میگوید .

« ... بر خلاف توقع و حفظ مرتبه از او اطواری ظهور کرد که

تکلیف خود را هجرت دیده بقوچان رفتم »

بعلت همین اختلافات و اسائه ادبی که بساحت شیخ‌الرئیس وارد شده بود
«حیرت» آصف الدوله را در ضمن قطعاتی هجو کرد .

از جمله در قطعه ای گوید .

ای آصف دیوانه اگر طبع تو جنگی ست

با مثل منی جنگ مکن این چه دبنگی ست؟

.. نشنیدم پلنگی کند آخر

ای روبه شیراز بگو این چه پلنگی ست؟

و در جای دیگر گوید .

آصف دیوانه گفته بود خوبوشان

در نظر من بود معاینه کاشان .. الخ

شیخ‌الرئیس اشعاری را که در هجو آصف الدوله سروده بود در شهر
انتشار داد و بالاخره دامنه اختلاف بالا گرفت و منجر به هجرت وی بسوی قوچان
«خپوشان» گردید .

شاهزاده در آنجا مورد توجه خاص شجاع الدوله امیر حسینخان حکمران
قوچان واقع شد و با اینکه آصف الدوله بسبب کینه توزیهای که از وی داشت به
شجاع الدوله پیغام داده بود که شیخ‌الرئیس را بمشهد باز گرداند، شجاع الدوله
توجهی بتقاضای آصف الدوله نکرد.

شیخ‌الرئیس «حیرت» بهمین مناسبت بوسیله نایب السلطنه تلگرافی
جریان را باستحضار ناصرالدین شاه میرساند و میگوید .

نایب السلطنه بر گویشه پاک سرشت

که ادیبی ز خراسان بتو این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان بشما ارزانی

ماره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

پس از مخابره این تلگراف شاهزاده ابوالحسن میرزا حیرت از قوچان

عازم «عشق آباد» شد .

ناصرالدین شاه در جواب ابوالحسن میرزا تلگرافی بدین مضمون
باو مخابره کرد .

نایب السلطنه بر گو بخراسانی زشت

که شه‌شاه‌جواب تو باین بیت نوشت

آصف و ملک خراسان بمن ارزانی یاد

«هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت»

وقتی شاهزاده ابوالحسن میرزا وارد «عشق آباد» شد از طرف ایرانیان
مقیم آن حدود از وی تکریم فراوان بعمل آمد و در آنجا مدتی مردم را به
اتحاد و یگانگی و اخوت دعوت کرد و با شرکت در مجالس موعظه و ارشاد
و تدریس علوم دینی مورد توجه مسلمانان آنجا واقع شد و پس از دو ماه اقامت
برای بار دوم عازم سفر حج گردید و در بازگشت باستانبول رفت و قریب دو
سال در آنجا اقامت گزید و در آنجا نیز با تشکیل مجالس درس و خطابه بین
ایرانیان آن حدود محبوبیتی تام یافت و بدربار سلطان عبدالحمید عثمانی راه
پیدا کرد و اشعاری نیز در ستایش او سرود .

شیخ‌الرئیس در استانبول بعضویت انجمن اتحاد اسلام درآمد و نزد
شاه تقرب جست ولی بالاخره در اوائل سال ۱۳۰۴ قمری در اثر اصرار
عده ای از دوستان و متعاقب آن بنا بامر ناصرالدین شاه و دستور اتابک که
در آن موقع وزیر دربار بود بایران بازگشت و مورد تفقد شاهانه قرار گرفت
و در بدو ورود از طرف امین السلطان اتابک اعظم از وی اکرام و تجلیل بعمل
آمد و بمنزل وزیر دربار وارد شد و از طرف اتابک از او پذیرائی شایان شد
و بار دیگر مأمور آستان قدس رضوی گردید و در آنجا علاوه بر ریاست شفا
خانه نظارت امور آستانه نیز بوی مفوض شد.

شیخ‌الرئیس برای بار سوم در شوال المکرم سال ۱۳۰۸ عازم سفر
حج شد و در رمضان سال ۱۳۰۹ قمری بمشهد بازگشت و پس از چند ماه توقف
در آنجا بعشق آباد عزیمت کرد و از آنجا سفری بیخارا و سمرقند کرد و
بالاخره رهسپار قفقاز گردید .

ابوالحسن میرزا در صفرالمظفر سال ۱۳۱۰ باستانبول عزیمت کرد و مورد تکریم دولت عثمانی و ایرانیان مقیم استانبول واقع شد و بالاخره در همین روزگاران با سید جمال‌الدین افغانی اسدآبادی آشنائی یافت و بافکار و عقاید وی اطلاع حاصل کرد.

شیخ‌الرئیس در ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ از استانبول عازم عتبات عالیات گردید و از آنجا به بیروت سفر کرد و سپس بعزم سیاحت وارد بیت‌المقدس گردید و از آنجا باستانی آنجا دیدن کرد و از آن پس بهندوستان رفت و تحت تأثیر زیبایی‌های شگرف و خیره‌کننده شهرهای هند قرار گرفت و از آنجا بمقر حکومت سلطان محمد شاه‌راجه‌مها بلشور راه یافت و سرانجام در اواخر سال ۱۳۱۲ رهسپار ایران گردید و چندی مقیم شهر زیبای شیراز شد و مورد اعزاز و اکرام رجال و دانشوران آن سامان واقع شد و بکار تدریس و سخنوری و تلمذ اشتغال یافت.

در این موقع فرصت الدوله شیرازی بمحضر درس وی راه یافت و از مجلس تدریس وی استفاضه کرد.

درباره مقام ادبی و علمی و موقعیت اجتماعی شیخ‌الرئیس «حیرت» فرصت الدوله چنین گفته است:

بلند نام دو شیخ‌الرئیس در زمن ست

یکی ابوعلی و دیگری ابوالحسن ست (۱)

گر آن ز نسل دهاقین بلخ بومی بود

مرین ز نسل خواقین ترک صف‌شکن ست

گر آن بسینا دادند انتسابش را

مرین چو سینه سپناش صدرا نجهنم است

۱- شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر (متولد ۱۲۹۷ قمری و متوفی

۱۳۱۹ شمسی) نیز به لقب «شیخ‌الرئیس» شهرت داشته است.

دیوان اشعار افسر باهتمام دانشمند گرامی آقای عبدالرحمن پارسای

تویسرکانی در فروردین ماه سال ۱۳۲۱ بحلیه طبع آراسته شده.

گر آن نمودد اشارات، وهم و شفاء، تألیف

مرین شفا بس اشاراتش از ره محنت

گر آن نوشته کتابی که خوانده و قانوش،

مرین مؤسس قانون صد هزار فنست

بفضل اوست همه فخر اهل علم و ادب

ولی مفاخرت او بفضل خویشتن ست

شاهزاده ابوالحسن میرزا در اواخر سال ۱۳۱۶ قمری از شیراز عازم تهران گردید ولی پس از مدت کوتاهی بار دیگر رهسپار مشهد گردید و در آنجا باز با تشکیل مجلس درس و خطابه سخنانی علیه عمال استبداد عنوان میکرد و مردم را دعوت باتحاد و اتفاق مینمود .

شیخ‌الرئیس از سال ۱۳۲۲ در تهران اقامت گزید و همچنان محفل او یکی از مجالس مهم آن زمان بود که در آن آزادبخواهان و افراد روشنفکر شرکت میکردند بیانات شیخ تأثیری عمیق در میان طبقات مردم داشت . بطوریکه مشروطه خواهان از او تجلیل میکردند و خانه وی نیز از محافل ملیون و طرفداران آزادی و مساوات بود و شیخ‌الرئیس نیز در فواید آزادی و حکومت قانونی و برابری در اجتماعات سخنانی بزبان می‌آورد و بر بالای منبر در پیرامون مظالم عمال فساد و مستبدان خطابه‌هایی غرا و انتقادی ایراد میکرد که مورد توجه خاص آزادبخواهان واقع می‌شد، بالاخره خشم عمال استبداد علیه شیخ‌الرئیس برانگیخته شد و پس از بمباران مجلس دستگیر و در باغ شاه زندانی گردید .

شیخ‌الرئیس در دوره دوم از طرف مردم مازندران بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و بخانه ملت راه یافت ولی بعللی سرانجام از سیاست کناره گرفت و بار دیگر منزل او محفل دانشوران و ارباب معرفت گردید .

شیخ‌الرئیس در اواخر عمر در تهران بسر میبرد و بالاخره در هفتاد و

چهارسالگی وفات یافت و او را در شهری در جوار مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) بخاک سپردند .
 شیخ‌الرئیس «حیرت» در نگارش سبکی خاص داشت و نثر را بشیوه ای شیرین مینوشت .

از آثار مهم او یکی کتاب «منتخب‌النفیس» است که یک بار در هندوستان چاپ شده و در پایان آن این‌ماده تاریخ منظوم بطبع رسیده :
 این نسخه درافشان، گنجینه درخشان
 خوش‌طبع گشت‌رخشان، چون بدر در تمامی
 چون شیخ مشتهر شد زین‌نامه‌نامور شد
 تاریخ این اثر شد، (شیخ‌الرئیس‌نامه‌ی)

۱۳۱۲

تاریخ طبع این کتاب محرم الحرام سال ۱۳۱۲ قمری ست ، در آن موقع شیخ‌الرئیس در قید حیات بوده . در مقدمه کتاب «منتخب‌النفیس» ترجمه حالی بالنسبه مفصل از شاهزاده ابوالحسن میرزا «حیرت» بقلم خود او نوشته شده که تاریخ تحریر آن «عشر آخر ذی‌الحججه الحرام هزار و سیصد و یازده» است این کتاب شامل قسمتی از آثار منشور و منظوم اوست .

آثار دیگری نیز از وی بنام «اتحاد‌الاسلام» و «الأبرار» در استانبول بطبع رسیده است . در سبک نگارش شیخ‌الرئیس استعارات لفظی و معنوی و صنایع ادبی و ایهام‌گوئی‌ها و صنعت تجنیس زیاد بچشم می‌خورد وی در شعر نیز شیوه ای خاص داشت و پاره ای مضامین نورا در قالب نظم میریخت که بسخن او حلاوت و تازگی می‌بخشید و همچنین از بکار بردن لغات و اصطلاحات بیگانه آبا نداشت و مانند برخی از گویندگان دوره مشروطیت آن را نوعی ابتکار و انقلاب ادبی و نهضت نوگرائی میدانست .

اینک برای آنکه بطرز نگارش شاهزاده شیخ‌الرئیس در مکاتبات پی برده شود برای نمونه نامه ای از او در اینجا نقل می‌شود که بعنوان مخبر-الدوله نوشته شده است :

« بمرض میرساند :

با اینکه رشته اخبار و رابطه اطلاعات از همه جا و همه کس بدست کفایت و عنایت جناب اجل عالی بسته و پیوسته است عجب است که از احوال مخلص صمیمی چگونه نمی پرسید و مخصوصین را بحرکت سیم و برکت نسیم اعلامی دوستانه نمی فرمائید و پیمانی متفقانه نمی فرستید تلگراف مجانی راهم از این طرف در حق کسانی حکم داده و بذل فرموده اید که غالباً بی مایه عرضها می کنند و در حق مردمان محترم مایه میگیرند .

علم‌الله در آن دوسه مجلس که بشرف حضور عالی نائل شدم و آنهمه ملاحظتها که فرمودید یقین داشتم رشته التفات خاطر شریف لاینقطع خواهد بود و انفصال این عروه محال و ممنوع حال هم که بمراحم قلبیه و عنایات باطنیه حضرت عالی بفضل‌الله کمال اطمینان و استظهار را دارم ولی خوبست گاهگاهی حفظ صورتی و تصفیه کدورتی بفرمائید با اینکه حامل ذریعه حضرت مستطاب شرایع آداب آقا شیخ محمد ابراهیم سلمه الله تعالی است و از همه جا آگاهند و تا همه جا همراه شرح حال خود را بلسان صدق ایشان وامیکذارم که امروز بالاستحقاق بلکه بالا جماع والاتفاق لسان العلماء هستند .

چیزی که لزوماً خاطر نشان عالی مینماید مراتب دعاگوئی و مداحی و حفظ الغیب جناب معزی الیه است از حضرت عالی که در ایام شرفیابی باستان بالاخص نایب‌الزبارة وجود اقبال نمود عالی بوده اند و همه جا ذات‌سامی را ستوده اند و البته حقوق اخلاص و سوابق اختصاص ایشان در آن حضرت بی نتیجه نخواهد ماند ایام اقبال مستدام ،

و این هم مراسله ای دیگر که در حاشیه نامه شخصی نوشته اند :

« صاحب این کاغذ را ندانم کیست و درجه تقصیر و گناهش چیست، همین قدر دانم عفو شما بیش از جرم اوست (ففوك عن ذنبی اجل و اوسع (۱)

۱- این مصرع از مناجات مشهور مولی الموالی علی بن ابیطالب در

قصیده منسوب باوست که مطلع آن چنین است:

هماره باراده خاطر عالی مخالفتی کرده و در شکایت از عطاء الله خان نسبت تحریک و اغوا بوی داده اند و البته پس از ثبوت سلب عطارا در خوز آمده تا ثمرات طاعت داند و از عواقب عصیان اندیشد اکنون که بتوسط یکی از مقربان تقرب وسیله نموده طبیعت بزرگی ودیعت را نتوان گفت که چه باید کرد بکن هر آنچه که شاید :

ای خداوند جاه و مال و منال که تر خواجگی همی شاید
بر گنهکار زیر دست ببخش تا خداوند بر تو بخشاید

اینک چند نمونه از آثار منظوم حیرت :

قصیده زیر که پبارسی سره سروده شده یکی از بهترین قصاید اوست :

لك الحمد يا ذا الجود و المجد والعلی

تباركت تعطی من تشاء و تمنع

تا آنجا که میفرماید :

الهی لئن جلت و حجت خطیبتی

فففوك عن ذنبی اجل واوسع

این مناجات از طرف پاره ای از سخنوران و شعرا بسلك نظم شیرین پارسی برگردانده شده است تا آنجا که بنظر نویسنده یکی از بهترین این ترجمه های منظوم قصیده شیوای فرصت الدوله شیرازی است .

برای ملاحظه تمام مناجات و شرح میسوط درباره آن میتوان بصفحات ۱۳۶ الی ۱۴۳ کتاب فروغ یزدان تألیف نگارنده این سطور مراجعه کرد که بسال ۱۳۳۷ انتشار یافته است .

مرحوم قوام السلطنه نیز این مناجات نامها را بخطی خوش و شیوایه نثر پارسی برگردانده که در کتاب مزبور میتوان عین آنرا ملاحظه کرد .

همچنین از بهترین این ترجمه ها ترجمه منظوم دوست گرامی و سخنور فرزانه آقای سید محمد علی صفیر است که قصیده ای رسا و دلپذیر بوجود آورده است .

فغان ز گردش این آسمان کجرفنار
 که روز روشنم از کین اوست چون شب‌تار
 چسان ننالم از کجروی وی که مرا
 همی بدارد سرگشته‌تر است چون پرکار
 بهر شبی شود آبستن و بهر روزم
 ستم بزاید چون بز زمین گذارد بار
 فکار گشتم ز اندیشه‌های دل آری
 کند فزونی اندیشه مرد را افکار
 اگر ندانی میکویمت که تا دانی
 ز چیست دشمن من روزگار ناهنجار؟
 ز ترس آنکه مگر بیهشی شود با هوش
 ز بیم آنکه مگر خفته‌ای شود بیدار
 سپهر سنگ ستم را بدست کینه همی
 فرو بکوبد بر مغز مردم هشیار
 فسونگری است که هر دم هزار رنگ آرد
 که خیره گردد از رنگهای او پندار
 هماره یاور و همراه مرد بدکردار
 همیشه دشمن و بد خواه مرد نیکوکار
 ز چشم زخمش ناوک خلسد بدیده من
 اگر مرا بکمان ابروئی فتد دیدار
 مرا چولاله هماره بدل گذارد داغ
 مرا چو نرگس پیوسته میکند بیمار
 مرا بدارد پشیمان چو بر گهای خزان
 مرا بخواهد گریبان چو ابرهای بهار
 درون بادخزان خون گرفته چون دل گل
 بیای مردم نادان نمی خلد سرخار

کمر سپارد بر آنکه بسته در پا بند
 کله گذارد بر آنکه در خود افسار
 خرد زخرمن ماه و زخوشه پروین
 بنیم جو نشود هیچ گاه بر خوددار
 خران ره را گاو سپهر هر روزی
 فرو بریزد روزی برایگان خسروار
 جهان نماست دل من زتابش دانش
 اگر نباشد آئینه سرا زنگار
 وگر زدوده شود زنگه انده ازل من
 بروشنی شودش آفتاب آینه وار
 مرا چه سود ز اندیشه هنر پرور؟
 مرا چه سود ازین دست و کلك گوهر بار
 گهر چه ارزد چون نبودش کسی جویا؟
 هنر چه ورزد چون نیستش کنون بازار؟
 همین نه بنده بیدل با رزو نرسید
 چه خوش سرود هر آنکس که گفت این گفتار:
 «فرشته ای است برین کاخ لاژورد اندود
 که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار»
 بیت مقطع از عمادی شهر یاری شاعر قرن ششم هجری است .
 اینک غزلی از او که با استقبال کمال الدین مسعود (متوفی سال ۵۷۹۲ هـ)

بمطلع :

گفت : یار از غیر ما پوشان نظر گفتم : بچشم
 وانگهی دزدیده در مامی نگر ، گفتم : بچشم
 سروده نقل میشود:
 گفت : راه عشق من پیما بسر ، گفتم بچشم
 گفت : در گام نخست از سر گذر ، گفتم : بچشم

گفت: اگر باشد بوصل تن هنوزت چشمداشت
 باید از عالم کنی صرفنظر ! گفتم: بچشم
 گفت: اگر خواهی کمال ابروانم در دلت
 تیر مژگانم نشیند تا پیر ، گفتم؟ بچشم
 گفت: باید زاشک خونین رونمای یارخویش
 رشته مرجان دهی عقد گهر ، گفتم بچشم
 گفت: باید پای نکذارد خیال روی من
 لحظه ای از حلقه چشمت بدر ، گفتم بچشم
 گفت: اگر عین الیقین جوئی جوانی را بهل
 خاک پای پیر کن کحل بصر ، گفتم بچشم
 گفت: اگر سودای حق داری چو «حیرت» در رهش
 چشم پوش از خیر و شر از نفع و ضرر ، گفتم بچشم

چنانکه ملاحظه میشود این غزل با توجه بصنعت سؤال و جواب سروده شده و کسان دیگری چون هلالی جغتائی ، دولتشاه ، صحبت لاری، حجاب یزدی و فخری نیز بهمین بحر و قافیه غزلیاتی شیوا سروده اند . و این هم قطعه ای بدیع ازوی که در استانبول سروده است:

دوشینه برهگذار دیدم	ترسا زنکی سپید اندام
اوسروصفت همی خرامید	شویش بعقب دوان چو خدام
گفتم: بفرانسوی چه گوئی	با خانم خویش، گفت: مادام
گفتم . ز خدا بترس ترسا	وندر ره زاهدان منه دام
مادام تو گشت بهرما، دام	دل در پی دام تست مادام

بطوریکه ملاحظه میشود در قطعه بالا شیخ الرئيس بصنعت تجنیس توجه تام داشته .

رباعی زیر را شیخ الرئيس هنگام مسافرت از تهران بخراسان در «میامی» موقعی که یکی از علما برای دیدن وی میآید ارتجالا سروده :

تاخیمه بصرای میامی زده ایم بابر بط و نی باده پیایی زده ایم
 زاهد تو مده زحمت خود خجلت ما در محفل ما، میا، میا می زده ایم
 در این جا نیز حیرت از همان صفت تآسی کرده .
 در دوران استبداد صغیر پس از بتوب بستن مجلس شورای ملی شاهزاده
 ابوالحسن میرزا نیز با بعضی از آزادیخواهان در باغ شاه زندانی میشود و
 در همین زمان دو بیٹی زیر امر میسراید و برای محمد علی شاه میفرستند و بالنتیجه
 دستور آزادی او از طرف شاه صادر میشود .

دو بیٹی اینست :

ای شاه بجز رحم و قدس قرابت من بسته این در گهم وداعی دولت
 از گردن من سلسله بردار تو از مهر بر گردن يك سلسله بگذار تومننت
 شیخ الرئیس پس از آزادی بخراسان عازم میشود .
 و باز هم از آثار او:
 در نرد محبت تو من سر بازم سر هنگ توئی و من ترا سر بازم
 در تونه کرم فزون و در من نه طمع يك بوسه بمن ده و کن از سر، بازم

چون زیست درین مرحله امریست محال
 فسارغ منشین که تنگ شد وقت مجال
 گسه ساغر باده گیر و گه کاسه بنگ
 خوش باش که عمر نیست جز خواب و خیال
 ۱. نیکو همت